



خطی « فهرست شده »

۶۵۵۱

سید الشهدا و ائمه اطهار علیهم السلام در این روز متولد شدند

یہاں کے لوگ توڑی ہار، دیواروں، تختہ آکھ، مانند درخت لکڑیوں کے جھڑے، ان کے پتے کھجور کے پتے کی طرح ہوتے ہیں۔

[illegible]

خطی - فهرست شده
۶۵۵۱

[illegible]

ثالثه

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

۵۰

[illegible][illegible]

توضیحات

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

حبیب ثامن در ایام دو دهکبانی بی چونند مولود نداشت باید از طرف پدر و مادر و اگر از هیچ و نه بویک دویم از نزد
 پدر است کرد و اگر از تنم بویک برام گوید میراث از حضرت کرد یا بر نژاد یا بنضم قبایس دیگر از پنج تن است پس اگر پدر
 بر سر نداشت از یکی بود و مادر از اجناس میراث از ضمنی مخرج چندند اگر دلال بر سر مخرجی بود میراث از آن یکی
 بود اگر از هر دو مخرج یک بود و از اوقاف مخرجی بود که اگر پدر بود و مادر و اگر از هر دو مخرج بود که اگر پدر
 از اوقاف و مادر میراث از تنم بویک این **میراث هر دو مخرج را حکام میت تابع** و نژاد آن **در هر دو حال در حکام**
میت دلال را اینست که اگر از هر یک بویک بود و هر یک خود میراث او مخرج و در هر دو مخرجی
 و از باب شهادت و گواهی کرد و دلال پس اگر از هر دلال قوی و گاه و گاه نظر دلال که پدر میراثی بی گواهی
 و بویک مخرج و از جانب پدر بود و در مخرج عدم و یا که میت اخذ در دو مخرج و دیگر از اجناس خود و از یکی
 و دیگر مخرج عمل می شود و اگر در حال دلال بر یکی شد مخرج خلاف این بود و اگر از هر یک میراث را اینست که در هر دو
 میراثی است یا که میراث از تنم بود و اگر از هر یک میراث مخرج یک بر کرد از سفر و اگر در حال دو حکام اصل یا
 بر مخرجی خود مری میراث بود و بویک خود علم غایت تا به کوشش که خود میراث او مخرجی است و او را
 علم غایت تمام به او اگر مری بر هر یک مخرج یا مخرج و در هر یک و دیگر مخرجی و مخرج مینه باشد که او را سفر
 فرمایند آن اگر کسی بدو نظر بود و حکم بخلاف آنکه از مخرج مشفقت بود چنانچه اصل باشد آن اگر میراث است
 و هر یک میت افعال و در سفر باشد که در هر دو و در دیگر شده خاصه که نظر میت بود و او را چنانچه در این بود
 اگر چه اگر مری متواکلی باشد مری و خود که در مخرجی بود و دیگر مری در مخرجی است و اگر یکی میراث است
 از هر دو در یک سفر و در میان آن اگر مری و مادر و پدر و دلال بر مینه بود که سفر از طرف میت و اگر در مخرج
 بر او آمد سفر و در طرف شوهر و او را حکام میراث اگر چه میت است اصل بود و او را درین میت باشد سفر و خود
 چنانچه را از دلی بود خاصه که بر هر یکی بر او اگر کسی آتش بود و بدست خود نماید از علم دقیق و در هر دو مخرج

[illegible][illegible][illegible]

قرآن مجید بر آید و هر کس که این را بخواند

مرکب	پود	اینها که در این	سواد	موسیقی که در این	اینها که کوفه
عزیم	عزیم	عزیم	عزیم	عزیم	عزیم

اینها که اول کوفه است و هر کس که این را بخواند و بعد از هر روز بخواند و هر روز بخواند

[illegible]

[illegible]

الميزان	مقوس	الدلو	الحسن
1	2	3	4
5	6	7	8
9	10	11	12
13	14	15	16
17	18	19	20
21	22	23	24
25	26	27	28
29	30	31	32
33	34	35	36
37	38	39	40
41	42	43	44
45	46	47	48
49	50	51	52
53	54	55	56
57	58	59	60
61	62	63	64
65	66	67	68
69	70	71	72
73	74	75	76
77	78	79	80
81	82	83	84
85	86	87	88
89	90	91	92
93	94	95	96
97	98	99	100

[illegible]

۱ سر را در آید و بخت به و از جهت زبان و فرساید و بخت
 ۲ به و زبانها و بخت و از جهت زبان بزرگتر شفا و کم عشق به
 ۳ تو را که در دراز عمر به و هر سال بدست آید و در این حال
 ۴ و خاست کند و بهیچ دایم باشد و در این حال
 ۵ خوش خوی و خوش تقیه و یار و بخت و در این حال
 ۶ دانا و کار در آن باشد و با مردم دوست به و کار کند که نام و
 ۷ بهیچ به و بخت باشد
 ۸ در شغل خویش نام برادر باشد و تو را که خوش خوی به و مغرور به
 ۹ و با مردم دوستی کند
 ۱۰ خوش به و در این حال و در این حال
 ۱۱ که در آن حال به و در این حال
 ۱۲ بادل عمر که به و در این حال
 ۱۳ روزی او به و در این حال
 ۱۴ خوش خوی به و در این حال
 ۱۵ نازد که هر چه بد کند و در این حال
 ۱۶ با هر که می لغت کند و در این حال
 ۱۷ نام برادر به و در این حال
 ۱۸ بدان میغلزید و در این حال
 ۱۹ بهیچ به و در این حال
 ۲۰ ضعیف بود و در این حال

نیمه بون قدر در سوت ننی اعینه

۱ عادل بود و یک منظر و یکفیت بود و متران غلط کند و راجد و جبه
 ۲ اینه و عین دراز بود و در قوس غنیمت فقر کرد
 ۳ اول از حرمیانه بود و عین در قیانه عمر بزرگ باشد
 ۴ عرش دراز بود و بر قوس حرمی راند
 ۵ سرفراز کند و در عین او بر آید و بر شواری زندگانی کند
 ۶ تو انگر بود و سفر کند و متران غلط کند و او را چون فرزند خود
 ۷ در اول عمر دشواری رسد و در کوی کمال است آورد
 ۸ معیشت بود و دو نام برشته و مال مایه دارش با او بود و بسیار
 ۹ کند و فرزند خفت باشد
 ۱۰ تو انگر بود و در مرا قضا بود
 ۱۱ سفر کند و سلامت ماید و هر جا که در کوی بود و مال بدست آورد
 ۱۲ نام برادر باشد و از سفر فایده ماید و هر جا که در تو انگر باز کرد
 ۱۳ و کسی را از حشمتان به وصفت آید
 ۱۴ و حرمی زندگانی کند و یکفیت بود و با مردم یکوای کند
 ۱۵ از زندگانی دراز باشد و خوشی باشد و در او دست دارد و مال ابدان

بودن السعادت در سوت ننی اعینه

۱ نندرت باشد و یکوای در کیش بود و کز کوی باشد و راز
 ۲ متران
 ۳ مترانی بسیار کند و یکفیت بود و مال به آسانی پست آورد
 ۴ دلیل بود و بر یکوای حال برابران
 ۵ حال او و مادر و پدر یک باشد و کز کوی بود و انگر باشد
 ۶ خرم باشد و حال فرزند ان نیک باشد و تو انگر باشد و
 ۷ سعادت باشد
 ۸ کارهای مایه کند و چون خداوند علی بهم نظر ندارد از جاه و خلق و درگاه
 ۹ از زمان و انباری کردن منفعت بسیار بیند و او دوست دارد
 ۱۰ مال بدست خویش بر آید و هیچ کند و از متران یکوای باشد
 ۱۱ سفر بسیار کند و پارسا بود
 ۱۲ از متران یکوای مایه و سخن او پذیرفته دارد و یکوایست بود
 ۱۳ کار مری بود و در یکوای زندگانی کند
 ۱۴ در حال و بد فعل بود و الله اعلم

خداوند طالع در سوت ننی اعینه

۱ خداوند طالع در سوت ننی اعینه که سوره سوره و سوره السجده
 ۲ و سوره یوسف و سوره هود و سوره یونس و سوره زمر و سوره طه
 ۳ و سوره انعام و سوره اعراف و سوره انفجر و سوره نمل و سوره طه
 ۴ و سوره هود و سوره یونس و سوره زمر و سوره طه
 ۵ و سوره انعام و سوره اعراف و سوره انفجر و سوره نمل و سوره طه
 ۶ و سوره هود و سوره یونس و سوره زمر و سوره طه
 ۷ و سوره انعام و سوره اعراف و سوره انفجر و سوره نمل و سوره طه
 ۸ و سوره هود و سوره یونس و سوره زمر و سوره طه
 ۹ و سوره انعام و سوره اعراف و سوره انفجر و سوره نمل و سوره طه
 ۱۰ و سوره هود و سوره یونس و سوره زمر و سوره طه
 ۱۱ و سوره انعام و سوره اعراف و سوره انفجر و سوره نمل و سوره طه
 ۱۲ و سوره هود و سوره یونس و سوره زمر و سوره طه
 ۱۳ و سوره انعام و سوره اعراف و سوره انفجر و سوره نمل و سوره طه
 ۱۴ و سوره هود و سوره یونس و سوره زمر و سوره طه
 ۱۵ و سوره انعام و سوره اعراف و سوره انفجر و سوره نمل و سوره طه

خداوند دوم

۱ خدایه مایه که سوره طه و سوره هود و سوره یونس و سوره زمر و سوره طه
 ۲ و سوره انعام و سوره اعراف و سوره انفجر و سوره نمل و سوره طه
 ۳ و سوره هود و سوره یونس و سوره زمر و سوره طه
 ۴ و سوره انعام و سوره اعراف و سوره انفجر و سوره نمل و سوره طه
 ۵ و سوره هود و سوره یونس و سوره زمر و سوره طه
 ۶ و سوره انعام و سوره اعراف و سوره انفجر و سوره نمل و سوره طه
 ۷ و سوره هود و سوره یونس و سوره زمر و سوره طه
 ۸ و سوره انعام و سوره اعراف و سوره انفجر و سوره نمل و سوره طه
 ۹ و سوره هود و سوره یونس و سوره زمر و سوره طه
 ۱۰ و سوره انعام و سوره اعراف و سوره انفجر و سوره نمل و سوره طه
 ۱۱ و سوره هود و سوره یونس و سوره زمر و سوره طه
 ۱۲ و سوره انعام و سوره اعراف و سوره انفجر و سوره نمل و سوره طه
 ۱۳ و سوره هود و سوره یونس و سوره زمر و سوره طه
 ۱۴ و سوره انعام و سوره اعراف و سوره انفجر و سوره نمل و سوره طه
 ۱۵ و سوره هود و سوره یونس و سوره زمر و سوره طه

باب ششم در احکام بودن و اکابر در خانها و مفت فصول

فصل اول چون بوقت تخیل سال مولود زحل در خانه مولود را با اکابر معرفت بدید باید و محبت با او بکنید و شایخ و خاندانهای قدیم در آسایش و تکلیف بپندارین طبعان و در کارها دوست آید و غیر کند و در طالع روزی کار بهتر باشد خاصه در وقتی بود در طالع شبی بگردد و سبب شیخ یا بجزر گردد و اگر سعدی بدو کرد کار قوی تر باشد بجزر بگورانی میماند او کند و کارها او طبقات آسند یکی یا دو خرم خاصه که نظر سعدی و مقبول و اگر بخشی ناظر بود مکرده رسد از طبعان آن بخش و از طبقت او خصوصاً افتد و ناراستی بود و بسیاری وجود و خجاست خاصه که نظر نیز بخش بود و مقبول و اگر نیز ناظر بود و در وقت و اکابر صلی اکبر و زیانی دولت افتد باشد و حصول بل و اگر عطار ناظر بود با حکم و اهل فضل دوستی کند و رحمت معلوم و قیق در از اکابر ختم شود و اگر در خانه شتری بود مولود را با وزرا و عظامه و اشراف و نوکران اخلاص بود و با مردم مشهور و در کارها بزرگ آید و عز و شرف

نموده اند

زبان کرده و قدرت باید و امانت گذاری و راستی کند و طاعت و حاجات و عمارت مسجد و گورخانه مقبول گردد و اگر شتری ناظر بود قوی باشد و سعادت افزونتر و تو انگری و شهرت زیاده و عمارت های عالی بنهد و با وانی و است در در خانه که نیز نظر سعدی بود و از او ناظر طالع روزی و در وقت برتری و کفایت و جهد و تیر و حرص او بغایت رود و مال جمع کند و ذخیره بنهد و کس دارد و اگر بخش بدو کند و سختی رساند مردم جهت مال جاه و در بزرگ افتد و سگت باید و کس ترا چیل بر اندازد و در باطن باشد بود و در طالع هر سگس و در کارها غیظ و کند و اگر نیز ناظر بود و در وقت پادشاه یا بعد از خطر یا در خجاست تو انگری شود و اگر قوی دارد و در غنبت کند بطلب کج و کیمیاستان و جنت هر طریق که دست دهد و کجایه دارند بود و سازنده کارهای دنیا و دینی و اگر عطار ناظر بود بزرگ کاروان بود و اگر کجی که از اجملیت با و علم و رای و قدر و در حق افتد و اگر عطار ناظر بود کارها بگورانی و سختی کند و تعطیل در روز و بدول گردد و سبب دارند کند و اند و بکلیت چشم او کلود کم خیر بود و در افعال بد غنبت کند و در محل مکرر خاصه که طالع روزی باشد و اگر متعبد و مکرر عظمی عظیم کند و کارها در دست است

و ترقی کارها و راندن حکم و خزانه و در پی پادشاه یا همایونی و در دعوی اموال یا میراث افتد یا از شومر و اگر کجی که راندن مصالح شد یا دعوی بخواهد مال جور کردن با کس و دل بیت و بندگان و بر آمدن کج و شرکت و در قی و غیر افتد و اگر نیز ناظر بود ساختن کارها و اکابر پادشاه بود یا حاکمان و در قی و ولایت بمان و ضبط کردن ملک رعیت و فرستادن رسول و تو انگری و حکومت و اگر در خانه عطار بود و علم و فضل و ریاضی رغبت کند و بزرگ شایسته بخور چیزها و باریک منج و در اندیش و ترش روی و غلبه و بطبع لطیف و اندک اموال و اگر عطار کج و کار قوی باشد و جنت و زبیری بکمال بختی منی شود و رای و در سستی و اگر سعدی بدو کند و از مال خلاص تو انگری شود یا میراث از تجارت یا کشت و زرع و دست و پا خود یا ج و شتری برده و یا کفایت مصحف و کتابهای دینی و صحبت صحابه و اهل جز و اگر عطار کج و جسد ساز بود و عوان و رغبت کند به احکام بخم و طوطی و جباری و اسلحه و سوارانی دارند و لوان و مستوفیان و خزان و سازنده کارهای لشکر و اگر نیز ناظر بود و خزان پادشاه دارد یا وزیر یا مایه پزی شود یا و کسب خج یا شکی

نموده اند

و ترقی لشکرها کند و خصما میسر گردد و و جایی بهاران یا از طبیعت سعدی مردم مال و جاه او زیاده شود و زخایر میمند و اخبار کند یا قی لشکر بود یا اموال و اگر تیری کج و منصب عالی یا در نظر پادشاه و یا نبی یا چهرت یا حکومت و ولایت و قطا کارها کند و تعهد رعیت و مردم و کارها سازد و تو انگری شود و بعضی از اندیشه آید و ترقی لشکرها کند و آلات حرب ساختن کیمیا و اگر عطار کج و شتری آلت حرب کند و در و بختان کارهای دیوانی سازد و مال تنها کند و خزانه آبادان دارد و تدبیرهای نیکو کند و اگر خزانه زده بود صحبت با زنان دارد و خدمت جمع آید و با زانی بزرگسال و یا سبیه و یا در و بد صورت و خود را از ان چارایه و بروی ناز کند و از فرزند هم خورد و زن یا کثیر او چار کرد و و او را کار بد شود و با زنان ظلم کند و با خدمتکاران مکرر میزدان بود که کار قوی تر باشد و افزونی رفعت بود و تو انگری و منصب نیکو و عمارتها خاصه که طالع روزی بود و در وقت دلیل عمارت در وقت و کشت و زرع و جنت باغ و بوستان و اگر عطار کج و خوش خوش بود و در کج و زبیری شهرت و برون طرف محاربت و اگر شتری کج و حکومت باید

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

۱۱۴
 با بود نیکو خلق بود و عفت کند بعد از کسب و بر آن که عدل از ده خود در دست باشد
 و اگر کسی ناظر بود که بایسته شود میل کند در حکایت و دروغ و در میان و خطبه و دروغ و دروغ
 و گاهی صاحب دهن خود را بر کمر کرد و از مزاج و آن شخص بدی کند و راز از مردم جوید و خود را
 کلین کرد و از کزنی بود که بارش و کارها حقش کند و در بازی و جاه و جود از تحت بازی
 بدگیری نقل کند و از کارهای نگاری و اگر مقول باشد همه بیک شبه و اگر مقول بود یا راج
 یا حرق ف و شبه و چنانچه سخن بر دروغ داشت باشد بود و از کارها و امر و ان در امر و
 وج و شری فی فایده کند و از کارها باشد با خود و از آن موضع خود فقط بود و مو و صفت
 رای باشد **فصل ششم در نظار فرعون قمر بموضع محل در کار بنظر مودت معلول بیدار**
 غایت خرم شود و مادر و خواهر و فرزندان و جهت باز کردن و ناله جی جان باشد
 و مضر با منتقد کند و قوی را بود و در کار و اگر کسی را نظر بود و دستش بسبب رفته
 و از خارج و طبقات آن خود و حسن خویش خرم بود و در دست بسبب از مودت و اگر
 سخن بگوید مادر شود و او گویند و کارهای موقوف کند و مادر و خواهر و فرزندان و از دیواری
 کش و درام با او بگویند اما اگر بعد از آن که در دهن خود و بیمار کرده و مردم بر آن رسیده
 و دیگر کند و او را با او بگویند و زننه گانی با مخرج شود و اگر کسی را از کارهای دیگر
 در آید و هر دو کس گشت نماید و **نظاره جلی بکلیه من عبادت مولود** غالب فرزند باشد
 و در سینه از این و تربیت کند و در سینه از این و در سینه از این و در سینه از این و در سینه از این
 نظر بعبادت بود و عین خرم باشد و بعد از آنکه در سینه از این و در سینه از این و در سینه از این

۱۱۵

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

نمزی و منور و نفوذ و تحمل خبر نمود و حریفانست و خوشی نمیکند شود و کارهای خویش را در غایت افتد
و اندوختن و صلح و خوشی با راند و اگر کسی بدو در کمال افترا و حرف ناهنجار صحبت افتد و در میان ملاقات
افتد و با یکدیگر با نگرش و چشم در یکدیگر بدید آید و در سفر همراه افتد و جان بدین نمزی و کار با نایب
و از طریق حسنیت و نیکو بدید آید و در کار بدین سستی کند و در آرزو او کار نکند و اگر کسی که در
ملک او و حرف نیک افتد و با مردم نیکو بود و خود دوستی کند و از حرف نیکو شنید و از انعم و کار و برادر
بود و خوشی و جان بدین برسد و در میان همفرکان بود و خیر و اگر در بدین حال بود و در میان آرازی بر سر
که رابع و برین و تجارت منزل نشود و کار نکند و گشت در راه کند و از آن راه هر طریقی و پالای و درخت
نشانده و میرزا و راکله و حوض و جاری و عیارت کند و احوال بدین و مادران خوش گذرد
و خرم باشند و محبت با هر چه در آن درو و جان بدین مردم و در منزل و در بازی و دوستی کرد و
افرو و با همکار بود و یکی بقیه کار و در میان خود با یکدیگر کرد و اگر در اصل فرمود از آنکه
از آن خانه خبر میشد و در وطن و اعیان و محو و بیهوش نموده و منور و از دست بدو و در میان محبت
و منور شد و توانگری بسیار و او را در میان و در میان و توانگری و از بازی و منور و در میان
اگر احوال بدین خبر که بدین عیارت پناه و اصل و از آن که در دست و در حریفان خرابها کند و اگر کسی
اصلی بیرون رود و اما که با علم کرد و در جوانی رساند و بدو را در عیارت و در میان بدین کار
کند و در میان و در ملک او نشیند و اگر محرق شود شاه ملک او را بخوابد که غضب کند و بیا
کلی ای حکمت کرد و با همه جهته حاضرین کند و اگر در حریفان در رحمت بود که بدین عیارت
و از آن که به خود بیرون رود و مادر او به کار کرد و بدین روش بدین و دیگر خواهد که اگر کسی
بود و بخود از خانه بدین چشم بیرون رود و ترک عیارت و در رحمت کند و مادر او را نشود

[illegible]

۱۲۲

[illegible]

گویند به کمالی شهرت یابد و در معرض گفتگوی بخله مردم و تحت افق و دایره اجرام خورشید
گردند و او را شود رحمت یابد و اگر سعدی بود او را پیش فرائین مستایش کنند و یکی بکمال
یابد و بیکجا نمرود است و خاقانی بجز بکراده کرد و مشهور شود و در کتب قول و بدین است
باشد و مقید که بشود و بیکو اخلاق کسبیده باری و محبت بزمیر و در کمال شهرت و در کتب
سودا و شایع باشد که در زبان و زبان کوشی کند و از زبان اعدایش بر آید و بر نیت و وطن غربت
کند و لغتها یابد و مشهور سازد و بزل و بازی بر او طاب کرد و شوی کافیه بخواند و زنی بر مکتوب
شود و شاه و عشرت و عیاضه اریان آید و اگر در اصل قوی افتد به هیچ گفته زیاده باشد
و در نزد کار و کار تر که در رسالت و صریح و قبح و عشرت افتد و بکسران مقام دل و مراد بر آید
و اعدیه زود بر آید و در کسان او حق این همه باشند و حقیقت و قبح و در میان بید بود و زنی به طریقه
بر او کار کرد و در میان لغت و عشرت و دلش بید آید و اگر بد دل بود و کسان او در حقش نیاید
بود و حقیقتی بود و حقیقت و دوستی با کشت حوریت دارد و طربان و زبان کم نام و از زبان
باشد و در بارای نوز و کم و قبح و اعدیه های او شوی بر آید و بد لذت و قبح و دلش خوشی و قبح
بسیار دارد و در قبح و در زبان نیت و طبع و از نبردی بر خوش افتد و بد آفت رسد و کسان
برخی پیش آید و زبان در حال بود و دوستی با کار کرد و در میان او دوستی نداشت و دوستی و طبع و در کمال
شوی نری باشد و از زبان بود و حقیقت رسد و اگر کجای قبح و شوی در صحرای باشد و کشت او بود و دوست
یقین شوند و اگر کسی بود و در کستان چند عیادت و کند و زبان زشت حوریت و بکار به طربان و محبت
با دوستی طبع و قوی طایفه کند و اعدیه بود و بر نیا بد و کشت بکر کرد و حقیقت یابد و اگر سعدی بود و او را کسان
و قبح و بیگانی منید و امتیق نزدی بر آید و اگر بر او دوست کند و در مردم نیگاری و قبحی دارد و کمال

[illegible]

مردود در اصل با جرح انتها یا قتل و مکرور و ارباب قسم واجب احوال معمولی بخار و متفرق و نیز در کمال
با دشت و اخلاط کثیده و در طبعی و نفسی لغت و رای و در پیر ادوی که در دوزخ و مغزی و مغنیت با تب
و هیچ کینه ای که اگر از آن حال و او افزون کرد و از طبقات خطاه حرم و لذت و کرد و در طبع و ادب
او زیاده شود و اگر در اصل کمال بود به کمال که اگر در دوزخ و لذت و حرم و حلال کرد و باطل و
خوش عیش و صیقل با جرح و دانه روی و موقوف به کلام نصیح بود و شیرین سخن بود و در طبع حیات
کمال و حال و حال برادر و خدای شود چنین که کسیت و فرست ادوی که در دوزخ و لذت و حرم و حلال کرد و باطل و
بود و متقبل آگاه و برای و در پیر کمال بود و اگر به حال و در حقیقت بود و طبع و شکست و شکست
و دست داشتن با کینه و زبان و حال و در حقیقت و دانسته که کسیت و فرست ادوی که در دوزخ و لذت و حرم و حلال کرد و باطل و
و کینه و دست داشتن با کینه و زبان و حال و در حقیقت و دانسته که کسیت و فرست ادوی که در دوزخ و لذت و حرم و حلال کرد و باطل و
مردود و با کمال و در اصل کمال بود و اگر در دوزخ و لذت و حرم و حلال کرد و باطل و
رشد و حقیقت و دست داشتن با کینه و زبان و حال و در حقیقت و دانسته که کسیت و فرست ادوی که در دوزخ و لذت و حرم و حلال کرد و باطل و
از حرم و صفت و فرست ادوی که در دوزخ و لذت و حرم و حلال کرد و باطل و
سست و در دوزخ و لذت و حرم و حلال کرد و باطل و
در اصل کمال بود و اگر در دوزخ و لذت و حرم و حلال کرد و باطل و
باید حرم و صفت و فرست ادوی که در دوزخ و لذت و حرم و حلال کرد و باطل و
سست و در دوزخ و لذت و حرم و حلال کرد و باطل و
در اصل کمال بود و اگر در دوزخ و لذت و حرم و حلال کرد و باطل و
باید حرم و صفت و فرست ادوی که در دوزخ و لذت و حرم و حلال کرد و باطل و

داشت تا آنجا که حوصله ^{عقل} در ^{دور} او را که در دست نماند بود و مولود را مال و شمش از پیش با یکدیگر
بجارت نمود و بطین یا شاهر را به معنی بود و بخت با این قوم در دو پهلوس اندک حاصل کرده و ساحت خند
و او را از طبعا خاند و در دست و نیزه کار می برد و بی آنکه در یک دفعه خوش سخی بود و از آنکه
خند بر او در کمال و خن از آنکه در یک کار بر تود و مال بسیار جمع کرده و شمش بر روی فراخ و در یک
طبع بود و به اندازه و حواس از او که بر ساحت باید و از هیچ و شری فایده نگرفت و معاش را نگذشت
و تجارت و بنامت که بر کند و با یکل خرج با داشت و باز می کشید و اگر چه حال بود شمش بر روی
و یک روز در روز بهشت از لایله باز او را در بی و بهر دلای و بی غفلت انبار و در حال هوا که باز
و اگر خرق بود و از مال او را که در دست و مال او از آن تمام شد و خود و او که بر هیچ و شری ظاهر
و در ساحت و در بی و تو و در کمال و او را که بر می کشید با داشت و در میان می سازد و هیچ بود از غفلت
و در ساحت و در بی و تو و در کمال و او را که بر می کشید با داشت و در میان می سازد و هیچ بود از غفلت
و در ساحت و در بی و تو و در کمال و او را که بر می کشید با داشت و در میان می سازد و هیچ بود از غفلت

[illegible]

بنکدوس

[illegible][illegible]

والتاريخ

[illegible]

[illegible]

(14.4.4)

۱۰۰

۱۲۳

بودن هر مردی بود و قیاسی بود و یکی گفت اگر کوفت بود زخم بر پشت پایی بود و از بندۀ خدا بود
 شتر را بکشد که بنده یا خانه کار و از آن است رسد اگر بنده خرد معیوس بود و محافل بسیاری معیوسه
 و اگر اسیر بود و خرد و زبان کم باشد و محافل رکت بود و اگر با کجوسی بود یا هر یکی از اینست که بر باشد
 و او معلول شد خاصه که از حل بود و در همان علت رسد و بنده که زود و قتل کند
 و زدی کند یا کسی او را بکشد **در اندک** اگر کسی بدست بیاید بود مولود یا کسی ستمی بود
 و جانی است و صفت او بسیار بود و فرق خواهد داشت با کاری کند و ضحیت انداخته و اگر کند
 یا بعضی یا کسی که مال او را تلف کند و اضرار بخواند او را زبان رسد و بدو کاری میافزاید
 مخفی شود و اگر با خود بود و صفت دیگر کند و ضد آن و ضحیان و او متعلق رسد و خود را بگوید
 یا بنده و اگر با کجوسی بود و صفت او معلوم است رسد یا در حال افتد و کسی در میان ضحیت افتد و از آن
 و اگر کسی تیر کند شود و از زرق و افش **در اندک** اگر کسی بدست بیاید بود مولود و از آن و اگر
 خوف شد و کجا بسیار خوفی بود و از راه تر می رود و به تر میانی ضحیت کند و از آن تر ضحیت
 انداخته و از مردم زد و است عجب شود و اگر با خود بود زبان کمتر باشد و این فراغت بیشتر از بزرگوار
 رسد و اگر کجوسی بود و بدست بود و صفت موت و خوف شد و از آن کجاس و حیوان و عقیده بزرگان
در اندک اگر کسی بدست بیاید بود و از راه تر می شود و از آن تر ضحیت انداخته و از آن تر ضحیت
 بدو خوف بود و راه غلط کند و راه خرد و اگر بدست بود یا از بندۀ خدا و با کجوسی بود و از آن تر
 باز کرد و در آن تر شد و در طاعت کامل بود و چون و کم خرد و بدست بیاید بود و اگر خود بود و از آن تر
 یا هر یک از اینست که بر باشد و اگر با کجوسی بود و اگر بدست شد و از آن تر ضحیت انداخته و از آن تر ضحیت
 اگر بدست بدست شد و از آن تر ضحیت انداخته و از آن تر ضحیت انداخته و از آن تر ضحیت انداخته و از آن تر ضحیت انداخته

و بلکه خود خواند که چون شرف او چون پادشاه بود در کشاکش خود که کشش او در ملک کشش
در شرف بود چون مردی که حکام باشد برانرا و قد خود بود چون در حد خود چون مردی
باشد برین دولایت و بار او را و با چنین خود هر چند در حد خود بود که کشش او در ملک کشش
آنکه که مردم و حجاج بودند و از آنکه که ملک و شرف خود بود ملک و شرف خود بود و از آنکه
خود و معارف برده اند که حق حکم شده و در این است و از آنکه که با خود و با مال و مردم
معتقد و بدو حجاج شوند و از آنکه که بود مردم غیر در میان بدو حجاج شوند که آن نظر است و در حق
صاحب که بر آنکه از آنکه که صاحب بر آنکه که در آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب
و از آنکه که صاحب حق و نظر و دگر که می خواهد چنانچه بود که آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب
در و نه دیگر با نظر باشد چون مردی که معروف و معروف و محبوب و در و نه دیگر با نظر باشد
در و نه دیگر با نظر باشد چون مردی که معروف و معروف و محبوب و در و نه دیگر با نظر باشد
مردی که معروف و در و نه دیگر با نظر باشد چون مردی که معروف و معروف و محبوب و در و نه دیگر با نظر باشد
کردن است و از آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب
تمام و در و نه دیگر با نظر باشد چون مردی که معروف و معروف و محبوب و در و نه دیگر با نظر باشد
شدن است و از آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب
حقیقت و در و نه دیگر با نظر باشد چون مردی که معروف و معروف و محبوب و در و نه دیگر با نظر باشد
روست و از آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب
نیازمند و در و نه دیگر با نظر باشد چون مردی که معروف و معروف و محبوب و در و نه دیگر با نظر باشد
با دل صاحب بر آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب بر آنکه که صاحب

بد گویند و حضرت شنیدند و مادر او در حقش افتاد و بعد بر سر خود از زیر یک طبله مشی در میان مردم
خود از جنبه ای که بر او اگر بیخود بود کس با او اتفاق نکند و از پس بر گویند و حضرت پدای طایفه پیش
آگاه در صورت سلام و احترام پیش برد از جایگاه عطا در افتاد و بقوت سینه مادرش بر مردی کاری
بیکه و طعمی با سینه او کند و نام او بهی برود از روی نوم او را بختی رسد **فصل ۱۱** و از جنبه
در بیت جادویش بود و مستان از زمین بر آورده و بر او گویند و دهکشت سینه و جبهه کاری
کند و سر به جبهه بر آورده و مولا و حجت عزم مظهر برود و او میدارد و دو کلمات و از هیچ کس در حق
ناید که در آن یک در اول دوستی در او قصد کند و از راه او جبهه اگر بر سوره بود و مستان با او اتفاق
کند و قبل به پاشند و چون از وی بگذرند و او را بگویند که اگر با تو شش بود قصد او کند و نزد حق وی
سخن ناید و زبان از اندر نه عاقل و جاهل و عشق و بدو کس و بدو کس و عاقلان و معیونان معجزند و نام به
فصل ۱۲ از جنبه ای که بر او هر کس با او بدی کند از او مستان او زبان بیند و از کس **فصل ۱۳** از جنبه
از کتب در بیت جادویش بود و در از او عاقل رسد و زبان او نیز به او را بکشد و بدی
او بدست که در حقش افتاد و بدو دایه بر دایه میباید شود و بسفقت از بد گوینان با مستان
یا حق از آن عزم خود و حال او بفرس ترا کند و در او کار بود و در او عاقل حجت مثل آن بد و جبهه باز نماند
و در زبان سینه و خود را در اول افکند و قادر نماید و سوره بر خود میافزاید و اگر با تو شش بود که در او
به پاشند و در افتاد و بکشد پیش کس و وفادار بود و در از جنبه ای که بر او در عاقلان و در عاقل
فصل ۱۴ از کتب در زبان از مستان **فصل ۱۵** در عاقل **فصل ۱۶** در عاقل **فصل ۱۷** در عاقل
در عاقل **فصل ۱۸** در عاقل **فصل ۱۹** در عاقل **فصل ۲۰** در عاقل **فصل ۲۱** در عاقل **فصل ۲۲** در عاقل
طایفه از آن حاصل شد خارجی و داخلی و انوئی صورت چهره می بود در یک خود را به او نام

۱۲۰

۷۱۸

[illegible]

13

[illegible][illegible]

} 2

[illegible]

اصطلاح دهم و اگر در دست ثالث بود اعدا با قریه و اور سازند و اگر کوکب مگر بود برادران و جد و
 و اگر توفیق بود و اگر برادران اگر ملکیت نکرد و دوستی میان قوم یکمال رسد و دشمنی ظاهر نباشد
 و اگر کوکب با مقبول بود کوکب آن را هم رسد از اعدا و اگر مقبول بود و دوستان میان قوم بود باز از اعدا
 ایشان تا بنابر **کتاب هشتم** و اگر کوکب راجع بود اعدا و در اول ملک او جایی نماند و از جهت خلیع عقار
 او را عده نوشته خدایه که گویش بود پس ملک او حجاب کرد و از اعدا و از دره یا به و کسی به دروازه
 و شتر سازد و اگر کوکب مقبول بود و انعام به رعایت افتد و اطلاق افضل اعدا او میسر گردد و دیگر کوکب
 یا از کوکب در دوا اعدا در ملک نماند خدایه که زهره بود و مولود از چهار پان یا انباشتن و شایع او و اگر کوکب
چهارم دره اگر در خاص بود و قمر از طاعت کوکب او نماند و کوکستان او را با دین کشند و در حجب ثواب
 دشمنی به بر آید و از سبب عشق فرزندان به بر خیزد و در جز رسد و از طرب ایس و قریح و دینا است او
 و قمر حسد به زند و اگر کوکب مقبول و عشق کوکب را بر نماند و در هم و کفر افتد و بغیر زند و قمر رسد و اگر
 مقبول و کوکب را می کشند و بیخ و زهر حجت نماند که با ملکیت نظر صورت باشد بغیر زند و قمر کشند
پنجم دره و اگر در دست سادس بود و از دستور یا سیاح خوف بود و حد صحرای بهیج باشند
 یا سیح از قبل اعدا میجو کرد و از زنده او بدینتر از او رسد و اگر کوکب عشقی بود که زنده نباشد و در
 مولود چهار میجایی همانک کشند و بنیغه با اعدا دوست و خیانت کند و اگر خلاف ظاهر از او بنیغه
 قمر دستوران او بود و اگر **کتاب نهم** و اگر در دست سادس بود و از قبل اعدا زنی یا خود یا اندکی
 کند و کسی از زنده بنیغه او را بر انگیزد و در صورت اندانند چه دستور قریحی و عدالت بهیج آید اگر
 کوکب صغیف بود که از دست کشند و صغیف او را سازگار کند و بنیغ ضحاک و صغیف او و عدالت بهیج آید
 و از مولود در هر ایس بودند و اگر قمر احوال بود که سیلو و احکام بهیج کشند و بنیغه او را بنیغه اعدا

شود **حکومت از دست رفتن** و اگر در پست نام بود آزار که اعدا و هلاکت آنان سینه و از حد و ظرف
افتد که قصد او کند و اگر کجاست مقبول بود که بر توبه و بوی کفایت سینه و با درخت اخلاص و ستود
تمام شود و اگر مقبول بود و خوشه خفا یا بیاض شیش آید و در آخر از سر و پا بخت و یکدیگر خواهان
چهارم در توبه و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود
در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود
و کامل و کم طاعت و بر داری و اگر مقبول بود و در نظر عداوت با صاحب پست نکرد و در پست نام بود
میکند و در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود
بود و اگر مقبول بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود
و خوشی که از دست رفتن اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود
اعدا و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود
سپار و در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود
اعدا و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود
بر خلاف بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود
و در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود
یا در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود
اعتبار و باطل کند و نقص او چند و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود
هم ضرر و اعدا و خوشی که از دست رفتن و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود
او شود و باطل و خوشی که از دست رفتن و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود و اگر در پست نام بود

[illegible][illegible]

از جهت احوال و کثرت و کم شدن این شکل را نوشته و اسم کرم خجسته را نوشته و در احوال
میان این شکل نوشته که بدی که گفته باشد بگوید و در این میان با دوازده شکل دیگر

ب	د	و
د	ا	ب
و	ب	د

طریق منشع

	u	u	n
q		0	1
	r	v	y

[illegible]

1948